Shahid Rajaee Teacher Training University- Iran
Ontological Researches
Semi-Annual Scientific Journal
ISSN (print): 2345-3761 (online): 2676-4490
Type: Research

Vol.15, No. 29
Spring & Summer 2026
Journal Homepage: www.orj.sru.ac.ir

A Critical Analysis of Searle's Naturalistic Approach to Free Will

Hossein Rostami[1]
Mohammad Ali Abdullahi[2]

Abstract

This study provides an analytical and critical examination of John Searle's attempt to explain the possibility of free will within the framework of "Biological Naturalism". Searle's project is driven by the need to reconcile the powerful psychological experience of the "gap"—the sense that our actions are not preceded by sufficient causal conditions—with a scientific world-view. To achieve this, he moves beyond a purely psychological account and attempts to ground free will in neurobiology.

Searle proposes two main hypotheses. The first, which he ultimately rejects as leading to epiphenomenalism, suggests that while we feel free, our brains remain deterministic classical systems. The second, more favored hypothesis, posits that the brain is a non-deterministic system where consciousness, as a high-level feature,

[1] Ph.D. graduate in Philosophy from the Farabi collages, University of Tehran, corresponding author: Hosseinrostami811@yahoo.com
[2] Associate Professor in the Department of Philosophy at Farabi Colleges, University of Tehran: abdllahi@ut.ac.ir
Received: 03/11/2025
Reviewed: 05/05/2026
Accepted: 15/06/2026

exercises "holistic causality". To support this, Searle eventually invokes quantum mechanics, arguing that the indeterminacy found at the micro-physical level might be inherited by the macro-level of conscious decision-making.
The findings of this research indicate that Searle's approach faces three fundamental challenges. First, his concept of holistic causality appears inconsistent with his biological naturalism, often veering toward emergent dualism. Second, the "Randomness Challenge" suggests that quantum indeterminacy provides only chance, not the rational agency required for free will. Finally, the "Selective Causality" problem highlights the lack of a clear mechanism to explain why only indeterminacy—and not randomness—is transferred from the subatomic to the mental level. Consequently, the article concludes that Searle fails to provide a cohesive and scientifically satisfying account of free will.

Keywords: John Searle, Biological Naturalism, Free Will, Holistic Causality, Quantum Physics, The Gap, Neurobiology.

Problem Statement

The core problem addressed in this research is the conflict between the human intuition of freedom and the deterministic implications of a naturalistic, physicalist world-view. For a naturalist like Searle, the challenge is to explain how a biological organ like the brain—governed by physical laws—can allow for "alternative possibilities" at the moment of choice. If every mental state is caused by underlying neurobiological processes, is the feeling of freedom merely a persistent cognitive illusion? Searle seeks to bridge this gap without resorting to traditional dualism, yet he must avoid the trap of epiphenomenalism, where consciousness is real but causally redundant in the physical world.

Method

The research employs a critical-analytical method. It involves a systematic review of Searle's primary texts regarding the philosophy of mind, action, and rationality.

Findings And Results

The critical analysis yields several key findings:
Inconsistency of Holistic Causality**:** Searle's claim that the "conscious system" can influence its individual components (neurons) without being a separate substance is problematic. Critics argue this either collapses into epiphenomenalism or requires a level of causal independence that contradicts the very naturalism Searle defends.
The Failure of the Quantum Leap**:** While Searle relies on quantum mechanics to provide the "indeterminacy" necessary for the gap, he lacks empirical evidence showing that subatomic indeterminacy actually affects macro-level neural processes.

The Randomness vs. Freedom Distinction**:** A major finding is that indeterminacy is not equivalent to freedom. If an action is truly undetermined (in the quantum sense), it is random, which is as much a threat to rational agency as determinism is.
Selective Causality and the Genetic Fallacy: Searle fails to explain why the "self" can selectively inherit indeterminacy from the micro-level while filtering out randomness. This is identified as a structural flaw in his move from the physical to the mental level.
Conclusion: The research concludes that Searle's biological naturalism cannot yet accommodate a robust, non-reductive theory of free will without sacrificing its own foundational principles.

References

Searle, J.R, The Rediscovery of Mind, Cambridge MA, MIT, 1992.
,----------The Mystery of Consciousness, New York, A New York Review Book, 1997.
,----------Minds, Brains and Science; Translated By Amir Divani, Qom, Bustan-e Ketab,2003, Persian.
,----------Mind: A Brief Introduction, New York, Oxford University Press, 2004.
,----------Freedom and Neurobiology: Reflections on Free Will, Language, and Political Power, New York, Columbia University Press, 2007.
,----------The Social World (The Structure of Human Civilization), Oxford, Oxford University Press, 2010.
,----------Rationality in Action; Translated By Hasan Heshmati, Tehran, Tarh-e Now, 2019, Persian.
Stapp H, Quantum Theory and Free Will, Springer International Publishing, 2017.

پژوهش‌های هستی‌شناختی
دو فصلنامهٔ علمی
نوع مقاله: پژوهشی

سال پانزدهم، شمارهٔ ۲۹
بهار و تابستان ۱۴۰۵
صفحات ۲۸۳-۲۵۳

Shahid Rajaee Teacher Training University- Iran
Ontological Researches
semi-annual scientific journal
ISSN (print): 2345-3761 (online): 2676-4490
Type: Research

Vol.15, No. 29
Spring & Summer 2026

تحلیل انتقادی رهیافت طبیعت‌گرایانهٔ سرل در باب ارادهٔ آزاد

حسین رستمی[۱]
محمدعلی عبدالهی[۲]

چکیده

جان سرل با رویکرد طبیعت‌گرایانهٔ خود می‌کوشد امکان اراده آزاد را در سطح عصب‌زیست‌شناسی تبیین کند. بدین منظور او از عناصری نظیرِ شهود روان‌شناختیِ ارادهٔ آزاد، علیت کل‌گرایانه و عدم‌تعیّن‌کوانتومی بهره می‌گیرد. پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی انتقادی به بررسی دیدگاه سرل در این زمینه می‌پردازد. بنابراین مسأله اساسی

---

۱ . فارغ التحصیل دکتری فلسفه، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، نویسنده مسئول:
Hosseinrostami811@yahoo.com
۲ . دانشیار گروه فلسفه دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران: abdllahi@ut.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۲
تاریخ اصلاح: ۱۴۰۵/۰۲/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۵

در این پژوهش، بررسی و نقد رهیافت سرل در مسأله آزادی اراده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد مفهومِ علیت کل‌گرایانهٔ سرل با رهیافت طبیعت‌گراییِ زیست‌شناختی او در مسأله آگاهی ناسازگار است، زیرا مستلزم آن است که سطح آگاهی نقشی علّی و فراتر از اجزای فیزیکیِ سیستم ایفا کند. از سوی دیگر، اتکای سرل به مکانیک کوانتوم نیز با سه چالش اساسی روبه‌روست: نخست، فقدان شواهد دقیق و معتبر تجربی. دوم«چالش تصادفی بودن»، زیرا عدم قطعیت کوانتومی نه به معنای آزادی اراده، که نمایانگر تصادف است و سوم مسألهٔ «علیت گزینشی»، زیرا او تنها ویژگیِ عدمِ‌تعیّن را از سطح فیزیکی به سطح ذهن منتقل می‌کند بی‌آن‌که سازوکار علّی روشنی ارائه دهد. بدین‌ترتیب، به نظر می‌رسد که سرل با تکیه بر طبیعت‌گرایی زیست‌شناختی، قادر به ارائهٔ تبیینی قانع‌کننده از ارادهٔ آزاد نیست.

کلید واژه‌ها: سرل، طبیعت‌گراییِ زیست‌شناختی، اراده آزاد، علیتِ کل‌گرایانه، فیزیک کوانتوم.

بیان مسأله

مسألهٔ ارادهٔ آزاد از بنیادی‌ترین و درعین‌حال پیچیده‌ترین مباحث فلسفی است که همواره پرسش‌هایی اساسی دربارهٔ ماهیت انسان، انتخاب، مسئولیت اخلاقی و نسبت او با جهان را برانگیخته است. این مفهوم ناظر به توانایی انسان در اتخاذ تصمیم‌های آگاهانه و مستقل، بدون اجبار بیرونی و شاید درونی است. از دیرباز، فیلسوفان کوشیده‌اند روشن سازند که آیا انسان در اعمال خود واقعاً آزاد است یا تمامی رفتارهای او تحت تأثیر عواملی چون سرنوشت، محیط، یا ساختارهای زیستی و روانی شکل می‌گیرد.

اهمیت این بحث تنها به فلسفهٔ اخلاق محدود نمی‌شود، بلکه در فلسفهٔ ذهن، روان‌شناسی و علوم اجتماعی نیز واجد اهمیت است، زیرا به‌طور مستقیم با مسألهٔ عقلانیت و مسئولیت انسانی پیوند دارد. اگر فاعل انسانی در مقام موجودی عقلانی باید بر پایهٔ دلایل به عمل ملتزم شود، نخست باید نشان داده شود که این التزام از سنخ جبر نیست، بلکه از نوعی آزادی درونی برخاسته از قصد و اراده سرچشمه می‌گیرد.

جان سرل، فیلسوف معاصر، در چارچوب نظریهٔ خود دربارهٔ عقلانیت در عمل به تحلیل این مسأله می‌پردازد و آن را بنیاد تبیین عقلانیت، تصمیم‌گیری و مسئولیت اخلاقی می‌داند. از نظر او، هر تبیینی از عقلانیت زمانی کامل است که نحوهٔ امکان تصمیم آزادانه در بستر دلایل روشن شود. سرل تصریح می‌کند که استمرار مسألهٔ ارادهٔ آزاد، نشانهٔ نوعی کاستی بنیادین در فلسفه است:

«گمان می‌کنم هنوز توفیق زیادی کسب نکرده‌ایم...آیا باید مشکلاتی مفهومی را حل کنیم؟ آیا واقعیتی را نادیده گرفته‌ایم؟» (Searle,2007,pp 37–38)

در حوزۀ ارادۀ آزاد از دیدگاه سرل، معدود مقالاتی به رشته تحریر درآمده است. از جمله مقالۀ: «ارزیابی تطبیقی ارادۀ آزاد در نظرگاه محمدتقی جعفری و جان سرل»، نوشتۀ زارع، فاضلی و صادقی، فصل‌نامۀ پژوهش‌های فلسفی ـ کلامی، بهار ۱۴۰۰؛ این مقاله به مقایسه دیدگاه سرل و علامه جعفری پرداخته و دیدگاه سرل را صرفاً در مورد علیت آگاهی مورد انتقاد قرار می‌دهد. با این‌حال تمایز پژوهش حاضر در آنست که با تحلیل طبیعت‌گراییِ زیست‌شناختیِ سرل و نیز بررسی نحوۀ بهره‌گیری‌اش از رهیافت کوانتومی در تبیین ارادۀ آزاد، می‌کوشد ارزیابی‌ای دقیق‌تر و منسجم‌تر از دیدگاه نهایی او و پیامدهای آن عرضه کند.

درعین‌حال که تقریباً همۀ فیلسوفان می‌پذیرند که اجبار آشکار بیرونی، آزادی اراده را نقض می‌کند؛ اما هنگامی که تصمیم از درون طبیعت و شخصیت فرد برمی‌خیزد، حتی اگر این شخصیت، محصول تربیت و شرایط محیطی باشد، هنوز می‌توان آن را به فاعل نسبت داد (کارنپ، ۱۳۷۸، صص۳۲۵–۳۲۷). بااین‌حال، پیچیدگی مسأله از آن‌جا آغاز می‌شود که پای عواملِ عمیق‌تر طبیعی و روانی به میان می‌آید؛ از قوانین فیزیکی، ساختار مغز و ژنتیک گرفته تا باورها، تمایلات و ارزش‌های اخلاقی. وجود این عوامل طبیعی، در نظر یک فیلسوف طبیعت‌گرا، چالش‌هایی در مسألۀ ارادۀ آزاد پدید می‌آورد.

ازاین‌رو، پرسش اصلی پژوهش حاضر آنست که رهیافت طبیعت‌گرایانۀ سرل، برای اثبات ارادۀ آزاد با چه مشکلاتی روبروست؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا باید به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم:

۱- آیا وجود عوامل موثر بر ارادۀ ما، با مفهوم ارادۀ آزاد سازگار است؟

۲- آیا می‌توان هم‌زمان پذیرفت که رفتار ما در زنجیره‌ای از علل طبیعی شکل می‌گیرد و درعین‌حال ما عاملانی آزاد و مسئول هستیم؟

۳- در صورت پذیرش ارادۀ آزاد، آزادی اراده در ساحت عصب‌زیست‌شناسی چگونه تبیین می‌شود؟

سازگاری‌گرایی و ناسازگاری‌گرایی

پرسش اول محور اصلی منازعهٔ دیرینه میان سازگاری‌گرایان[۱] و ناسازگاری‌گرایان[۲] را تشکیل می‌دهد.[۳] به باور دستهٔ اول، وجود این عوامل، لزوماً به معنای فقدان اراده آزاد نیست، بلکه اراده آزاد به معنای توانایی عامل برای عمل کردن بر اساس خواسته‌ها و تمایلات خود، بدون اجبار درونی و بیرونی، است. به دیگر سخن، تعیّن‌گرایی و آزادی انسان، مانع منطقی برای یک‌دیگر نبوده و قابل جمع‌اند (Bostrom,2010,p 2).

در مقابل، ناسازگاری‌گرایان بر این باورند که اگر اعمال ما به طور کامل در زنجیره‌ای از علل طبیعی و روانی تعیین شده باشند، هیچ جایی برای اراده آزاد باقی نمی‌ماند. از نظر آنان، آزادی اراده، مستلزم«منشأ بودن عامل در عمل» و امکان انتخاب بدیل‌ها در لحظهٔ اراده است.[۴] بنابراین ناسازگاری‌گرایان، تلقی حداقلی از آزادی را رضایت‌بخش نمی‌دانند؛ زیرا از نظر آنان این تلقی، بسنده کردن به یک آزادی سطحی ـ و نه واقعی ـ است.

مطابق این تلقی صرف نبود اجبار بیرونی یا رضایت به آزادی به معنای سلبی، آزادی حقیقی را تضمین نمی‌کند، زیرا ممکن است فاعل بدون آگاهی، تحت تأثیر ضرورتی پنهان و علّی عمل کند. در نتیجه، تا زمانی که انسان واجد نوعی آزادی نامتعیّن (غیرعلّی) نباشد، سخن گفتن از ارادهٔ آزاد بی‌وجه خواهد بود.

ناسازگاری‌گرایان را می‌توان به دو دستهٔ کلیِ: طرفداران آزادی اراده[۵] و طرفداران تعیّن‌گرایی[۶] تقسیم کرد. دستهٔ اول، موجَبیت را به نفع اراده آزاد کنار می‌گذارند و بر این باورند که آزادی مستلزم گسست از زنجیره علّی است. دستهٔ دوم، با نفی اراده آزاد، قائل به تعیّن کامل در اعمال انسانی‌اند و رفتار انسان را چون سایر پدیده‌های طبیعی، تابع قوانین علّی و ضرورت‌مند می‌دانند.

بنابراین سازگاری‌گرایان و ناسازگاری‌گرایان هرکدام تعریفی متفاوت از اراده آزاد ارائه می‌دهند؛ زیرا تلقی آن‌ها از مولفه‌های آزادی اراده متفاوت است. باید ببینیم جان سرل به کدام دسته تعلق دارد.

نقد سازگاری‌گرایی

جان سرل راه‌حل سازگاری‌گرایان را ناکافی و ناتمام می‌داند. از نظر او، صرفِ نفی اجبار بیرونی، برای تحقق ارادهٔ آزاد کافی نیست (سرل، ۱۳۸۲، ص۱۶۵). نظریهٔ سازگاری‌گرایی به زعم سرل از سطحی‌نگری مفهومی رنج می‌برد، زیرا کانون اصلی مسأله را درک نکرده است (سرل، ۱۳۹۸، ص۳۲۲). اگر رفتار انسان در تمامی سطوح به وسیلهٔ عوامل فیزیکی و علل طبیعیِ مؤثر بر ذرات بدن او تعیین شود، دیگر جایی برای اختیار باقی نخواهد ماند. به‌بیان دقیق‌تر، مسألهٔ اصلی در ارادهٔ آزاد، وجود یا نبود اجبار بیرونی نیست، بلکه اصل تعیّنِ علّی ـ خواه از درون یا بیرون ـ با آزادی ناسازگار است. از همین‌رو، سرل نیز مانند ناسازگاری‌گرایان بر این باور است که ارادهٔ آزاد تنها در صورتی محقق می‌شود که در فرآیند عمل، شرایط علّی مقدماتی برای تعیین فعل کافی نباشند (سرل، ۱۳۸۲، ص۱۶۵؛ سرل، ۱۳۹۸، ص۳۲۲).

به باور او مسأله اساسی در«امکان انتخاب گزینهٔ بدیل» در لحظهٔ تصمیم است؛ درحالی‌که سازگاری‌گرایان با حفظ تعیّن‌گرایی، صرفاً پوسته‌ای لفظی از آزادی را نگه داشته و محتوای حقیقی آن را نفی کرده‌اند (سرل، ۱۳۸۲، ص۱۶۶). بنابراین، در پرتو این تحلیل می‌توان جان سرل را در زمرهٔ فیلسوفان ناسازگاری‌گرا دانست، زیرا او هرگونه تبیین تعیّن‌گرایانه از اراده را حتی در قالب دلایل درونی با آزادی حقیقی ناسازگار می‌شمارد.

پیش از تبیین موضع سرل در منظومهٔ فکری‌اش باید روشن شود که او در بحث ارادهٔ آزاد با کدام انواع از «اصالت تعیّن» درگیر است. او به‌طور جدی با دو نوع از اصالت تعیّن مواجه است که هر دو در چارچوب طبیعت‌گرایی قرار دارند و به‌زعم او با ارادهٔ آزاد ناسازگارند: اصالت«تعیّن روان‌شناختی» و اصالت «تعیّن عصب‌زیست‌شناختی».

اقسام اصالت تعین

الف) اصالت تعیّن روان‌شناختی: براین‌اساس، رفتار و تصمیم‌های انسان به‌صورت کامل توسط حالات ذهنی او ـ مانند باورها، امیال و قصدها ـ تعیین می‌شوند. به بیان دیگر، ترکیب میل و باور علت تامهٔ عمل به شمار می‌آید. از نظر سرل اگر حالات التفاتی ما، علت تامهٔ عمل باشند، دیگر جایی برای انتخاب آگاهانه و امکان تصمیم متفاوت باقی نمی‌ماند.

ب) اصالت تعیّن عصب‌زیست‌شناختی: براساس این نوع اصالت تعین که از نظر سرل، نگران‌کننده‌ترین نوع تعیّن است. تمامی پدیده‌های ذهنی و رفتاری در نهایت به فعل و انفعالات فیزیکی مغز و نظام‌های عصبی فروکاستنی‌اند. در این چارچوب، هر رویداد ذهنی یا ارادی صرفاً پیامد ضروریِ وضعیت پیشین نورون‌ها و قوانین فیزیکی حاکم بر آن‌هاست و رفتار این عناصر برای تعیین هر رخدادی کفایت می‌کند (سرل، ۲۰۰۳، ص۱۷۲). چنین دیدگاهی، هیچ جایگاهی برای انتخاب آزاد باقی نمی‌گذارد، زیرا هر تصمیم انسانی در نهایت معلول کاملِ وضعیت‌های فیزیکی پیشین است.

از این‌رو سرل در دفاع از امکان ارادهٔ آزاد، با دو سطح از تعین‌گرایی مقابله می‌کند.

آزادی اراده در سطح روان‌شناختی

از نظر جان سرل ردّ اصالتِ تعیّن روان‌شناختی دشوار نیست، زیرا شهود درونی ما هنگام تصمیم‌گیری و انتخاب به روشنی نشان می‌دهد که می‌توانستیم به‌گونه‌ای دیگر عمل کنیم (Searle,2007,p 46). این تجربه آگاهانه بیانگر آن است که حالات روان‌شناختی مانند باور، میل و دلیل، هرچند در فرایند تصمیم نقش دارند، اما به‌تنهایی تعیین‌کنندهٔ قطعی عمل نیستند.

> «عقلانیت در عمل، در بستر شکاف رخ می‌دهد. شکاف جنبه‌ای از آگاهی در اعمال اختیاری ماست که از طریق آن، درک می‌کنیم که اعمالمان، واجد شرایط علّی لازم روانی نیستند که آن‌ها را تعیّن ببخشد. بنابراین به نظر می‌رسد که اعمال ما دستِ‌کم به لحاظ روان‌شناختی آزادند (سرل، ۲۰۱۹، ص۳۱۳) ».

به باور سرل شکاف در سه مرحله از ساختار عمل انسانی رخ می‌دهد: نخست میان تأمل بر دلایل و شکل‌گیری قصد اولیه، دوم میان قصد اولیه و قصد حین عمل، و سوم در تداوم قصد حین عمل، در اعمالی که در طول زمان تداوم دارند (سرل، ۲۰۱۹، ص۴۲/۹۴ Searle,2007,p). در هر یک از این مراحل، عامل به وضوح تجربه درونی آزادی را احساس می‌کند.

راه دیگر درک این شکاف مسیری است که می‌توان آن را راهِ«زبانی» نامید. این مسیر به روش سرل در تبیین عمل باز می‌گردد. در تبیین عقلانی عمل، برخلاف تبیین‌های علّی رایج در علوم طبیعی نه به علل فیزیکی یا علتِ کافی رویداد، بلکه به «دلیلی» که عامل

براساس آن عمل کرده است، اشاره می‌شود (Searle,2007,p 55). برای مثال می‌گوییم: «او آب نوشید چون تشنه بود» در این‌گونه تبیین‌ها فرض بر این است که عامل، آگاهانه و با اتکا بر دلایلی که برایش عقلانی بوده‌اند، دست به انتخاب و عمل زده است.
بنابراین نکته اساسی آنست که ساختار زبانیِ چنین تبیین‌هایی نه فقط ابزاری برای گزارش عمل، بلکه بازتابی از ساختار واقعی قصدیت و عقلانیت در سطح ذهنِ عامل است. بدین‌ترتیب، زبان نه فقط ابزار توصیف عمل، بلکه راهی برای فهم شکافی است که میان دلایل و عملِ نهایی وجود دارد؛ شکافی که امکان آزادی اراده را آشکار می‌سازد.

آزادی اراده در ساحت عصب‌زیست‌شناسی

با وجود اثبات آزادی اراده در سطح روان‌شناختی، همچنان این پرسش بنیادین باقی می‌ماند که آیا این آزادی در سطح عصب‌زیست‌شناسی نیز واقعیت دارد یا خیر. با توجه به طبیعت‌گرایی سرل، اگر او نتواند تبیینی قانع‌کننده از آزادی اراده در این سطح ارائه دهد، نتوانسته آزادی واقعی اراده را اثبات کند.
سؤال اساسی در اینجا آنست که آیا فرآیندهای عصبی که مبنای اعمال ما را تشکیل می‌دهند، به گونه‌ای عمل می‌کنند که امکان انتخاب واقعی را فراهم آورند، یا اینکه تمامی تصمیمات ما در نهایت توسط قوانین فیزیکی و شبکه‌های عصبی از پیش تعیین شده‌اند؟ اگر در سطح عصب‌زیست‌شناسی هیچ جایگاهی برای اراده آزاد وجود نداشته باشد، در واقع تجربهٔ ما از آزادی چیزی جز یک توهم شناختی نخواهد بود؛ توهمی که ناشی از محدودیت آگاهی ما نسبت به فرایندهای علّی حاکم بر مغز است.

راهکارهای سرل برای پاسخ به مسأله

سرل در مجموع دو فرضیهٔ ممکن[۷] برای حل مسأله آزادی اراده در ساحت عصب‌زیست‌شناسی ارائه می‌کند. فرضیهٔ اول پذیرش نوعی سازگاری‌گرایی میان اراده آزاد و موجبیت است. البته این نوع سازگاری‌گرایی، نوعی متفاوت از سازگاری‌گرایی و واجد صورت بندیِ نوینی بر مبنای آراء سرل است. فرضیهٔ دوم که مطلوب اوست، با پذیرش نوعی علیت سیستمی، ارادهٔ آزاد را در این ساحت تبیین کرده و موجبیت را نفی می‌کند.

سرل در آثار متأخر خود، تبیینی مکمل برای تبیین دوم ارائه کرده، به دنبال آنست که از ابهامات آن بکاهد و رهیافتی همسوتر با علومِ نوین تجربی ارائه دهد.

فرضیه اول: آزادی روانی با موجبیت عصب‌زیست‌شناختی

در این رهیافت، که سرل آن را رهیافت مکانیکی می‌نامد، آزادی اراده در سطح روان‌شناختی پذیرفته می‌شود، اما در سطح عصب‌زیست‌شناختی، فرآیندها به‌طور کامل متعیّن تلقی می‌شوند. بنابراین میان دلایل عمل و تصمیم، در سطح ذهنی و روانی شکاف یا عدم‌تعین وجود دارد؛ اما در سطح عصب‌زیست‌شناسی، میان تحقق عصبیِ باورها و امیال از یک‌سو و تحقق عصبیِ تصمیم از سوی دیگر، هیچ شکافی در کار نیست و این ساحت، تابع قوانین تعیّن‌گر فیزیکی است. نتیجه آن که آزادی روان‌شناختی با موجبیت فیزیکی سازگار دانسته می‌شود و فرآیندهای روانی با وجود آنکه خودشان معلول فرآیندهای سطح پایین‌تر مغزند، شرایط علّی کافی را برای انجام عمل ارادی فراهم نمی‌آورند (سرل،۲۰۱۹،صص۳۲۶-۳۲۹).

در این فرضیه، مغز همانند دیگر اندام‌های طبیعی نظیر قلب یا کبد، فاقد اراده آزاد تلقی می‌شود. چنین دیدگاهی با رویکردهای رایج در علوم شناختی نیز هم‌خوان است، زیرا ذهن در این چارچوب، کارکردی مشابه نرم‌افزار دارد که در سخت‌افزار مغز، پیاده‌سازی شده و هیچ‌گونه اراده‌ای از خود ندارد (Searle,2004,pp 229-230).

نقد

اشکالِ سرل به این رهیافت آنست که مطابق آن، ذهن بر بدن تأثیر علّی ندارد (سرل، ۱۳۹۸، ص۳۳۰). بنابراین، در این صورت تمام حرکات و تصمیمات ما نتیجهٔ زنجیره‌ای از رویدادهای عصبی از پیش تعیین‌شده‌اند، درحالی‌که ما به‌اشتباه تصور می‌کنیم میان گزینه‌های مختلف آزادانه انتخاب می‌کنیم.

از این رو، از نظر سرل این فرضیه به پدیدار جانبی‌انگاری[۸] ـ که براساس آن، ویژگی‌های آگاهانهٔ تصمیم‌گیری هیچ تأثیر واقعی‌ای در جهان ندارند-می‌انجامد (Searle,2007,p67). پدیدار جانبی‌انگاری با زیست‌شناسی تکاملی ناسازگار است. فرآیندهای عقلانیِ آگاهانه از

نظر زیستی از پرهزینه‌ترین کارکردهای مغزی‌اند و فرض نقش نداشتن و فرعی بودن آن‌ها در بقا و سازگاری زیستی، همان‌قدر ناموجه است که فرض بی‌فایدگی بینایی یا گوارش.

«ما در طول زمان، وقت، تلاش و منابع زیادی صرف آماده‌سازی خود و آموزش نسل‌های بعدی می‌کنیم تا تصمیمات بهتری بگیرند و از تصمیمات بد پرهیز کنند. اگر همه‌چیز از پیش تعیین‌شده بود، این تلاش‌ها بیهوده بود. تکامل هرگز چنین سازوکاری را برنمی‌گزید؛ همان‌گونه که نمی‌توان فرض کرد بینایی یا گوارش در فرایند تکامل هیچ نقشی نداشته‌اند (Searle,2007,p 70)».

به دیگر سخن، اگر همهٔ تصمیمات و اعمال به ظاهر آزادانهٔ ما، در زمان مِهبانگ مقدر شده باشند و نیز اگر تمام اعمال ما، به واسطهٔ نیروهای علّی موثر، تعین یافته باشند و در نهایت اگر تجربهٔ تصمیم‌گیری آزادانه و عقلانی ما توهم باشد، دراین‌صورت چرا چنین چیزی بخشی فراگیر از تاریخچهٔ زیست‌شناختی حیات ماست؟ چرا نسبت به دیگر اموری که در فرآیند تکامل می‌شناسیم، تا این اندازه بی‌شباهت است؟-Searle,2004,pp 234 (235)

پاسخ

به باور منتقدان، اگرچه تصمیم‌گیری عقلانی از منظر تکاملی پرهزینه و مهم است، اما نتیجه‌گیری سرل مبنی بر غیرجبری بودن تصمیم‌گیری از این مقدمه، گمراه‌کننده است. مطابق اصل انتخاب طبیعی داروین، موجوداتی برگزیده می‌شوند که بیشترین سازگاری را با محیط دارند و رفتارهای«مناسب» آن‌ها الزاماً تابع مقتضیات محیطی است؛ بنابراین هیچ رفتار مناسبی، غیرجبری نیست؛ زیرا در آن‌صورت از مقتضیات محیطی خود مستقل می‌شود. تصمیمات آزاد، حتی اگر آگاهانه و عقلانی باشند، باید در نهایت به مقتضیات محیطی پاسخ دهند؛ و این یعنی کاملا متعیّن‌اند. از این‌رو، دیدگاه تکاملی نه تنها فرض تعیّن فیزیکی را تضعیف نمی‌کند، بلکه آن را تقویت می‌کند (Boström,2010,pp 4–6).

براین‌اساس، منتقدانِ سرل، عدم‌تعیّن در سطح مغز را رد می‌کنند و به‌جای آن، بر گسست میان منظر اول‌شخص و سوم‌شخص در تجربهٔ اراده آزاد تأکید می‌ورزند. در این چارچوب -که گونه‌ای سازگاری‌گرایی است- آزادی اراده در سطح اول‌شخص (تجربهٔ آگاهانه) حفظ

می‌شود، در حالی که در سطح سوم‌شخص (تبیین فیزیکی و مغزی)، همه چیز تابع روابط علی و معلولی است.

دنیل دِنت که با منتقدان فوق همدل است، با بهره‌گیری از فرضیه تکامل داروین، میان جبر علّی و تعین (اجتناب‌ناپذیری) تمایز قائل می‌شود. او به عنوان یک فیزیکالیستِ سازگاری‌گرا، به دنبال ارائهٔ رهیافتی است که با وجود پذیرش جبر علّی، اراده آزاد به معنای امکان انتخاب بدیل برای انسان را باز بگذارد.

از نظر دنت، جبر علّی به تعیّن یا اجتناب‌ناپذیری نمی‌انجامد. در جهانی متعیّن نیز می‌توان تصور کرد که انسان در برابر گزینه‌های گوناگون قرار گیرد و ملزم به انتخاب گزینه‌ای خاص نباشد (Dennett,2003,p25). دنت می‌کوشد با ارائه تفسیری متفاوت از جبر علّی، آن را متمایز از اجتناب ناپذیری معرفی کند. بنابراین او سه گزارهٔ زیر را گمراه کننده می‌داند:

الف) جبر علّی لزوما به اجتناب‌ناپذیری می‌انجامد.

ب) نبودِ جبر علّی، شرط لازم آزادی است.

ج) در جهانی جبری، هیچ انتخاب واقعی وجود ندارد و فرد ناگزیر به گزینش یک گزینهٔ خاص است (Dennett,2003,p 25).

راه حل دنت برای این تمایز بهره‌گیری از فرضیهٔ تکامل داروین است. براساس دیدگاه داروین، موجودات زنده طی انتخاب طبیعی، می‌توانند از زیان دیدن و آسیب‌دیدگی ـ با جهش ژنتیکی و سازگارتر شدن با طبیعت ـ اجتناب و پیش‌گیری کنند و این امر هیچ ناسازگاری با حاکمیت جبر علّی ندارد. یعنی با وجود آنکه همهٔ رویدادها همچون سلسله‌های یک زنجیرهٔ علّی و معلولی‌اند، موجودات می‌توانند انتخاب‌هایی داشته باشند (Dennett,2003,pp 52-56). بنابراین جبر علّی، مستلزم اجتناب‌ناپذیری نیست.

با وجود این، سرل با این پیشنهاد همدل نخواهد بود؛ زیرا به باور سرل، اراده آزاد باید به معنای قوی و غیرتقلیل‌گرایانه آن حفظ شود. آزادی اراده از نظر سرل، یعنی امکان انتخاب گزینه‌های بدیل. در نتیجه پذیرش هرگونه تعیّن فیزیکی، این آزادی را به تجربهٔ صرف ذهنی فرو می‌کاهد.[۹]

او تاکید می‌کند که فشار پدیدارشناختیِ تجربهٔ تصمیم‌گیریِ آزاد، مانع از آن است که به طبیعت‌گراییِ تقلیل‌گرا تن دهیم.

فرضیه دوم؛ اراده آزاد در ساحت عصب‌زیست‌شناسی

این فرضیه بر پایهٔ طبیعت‌گرایی زیست‌شناختی سرل استوار است. به همین دلیل سرل آن را ترجیح داده و در آثار متاخر خود هم تبیینی مکمل برای آن ارائه کرده است. در این فرضیه برخلاف فرضیه پیشین، ما به موازات غیبت شرایط علّی کافی در سطح روان‌شناختی با فقدان شرایط کافیِ علّی در سطح عصب‌زیست‌شناسی نیز مواجه‌ایم. برای تبیین دقیق‌تر این فرضیه آن را در قالب سه گام ارائه می‌کنیم:

گام نخست: تمسک به شهود عامل

پیش از بحث مبنایی در تبیین شکاف و عدم تعین در ساحت عصب‌زیست‌شناسی، سرل باز هم به شهود عامل هنگام عمل استناد می‌کند. هنگامی که تصمیمی می‌گیریم، احساس می‌کنیم که می‌توانستیم به‌گونه‌ای متفاوت عمل کنیم. مویّد این مطلب آنست که همواره می‌توانیم حتی از سر لجبازی پیش‌بینی دیگران درباره رفتار خود را نقض کنیم. این امر نشان می‌دهد که رفتار ما صرفاً تابع نیروهای خارجی و قوانین فیزیکی نیست، بلکه عاملیت و اراده‌ای مستقل در تصمیم‌گیری‌های ما نقش دارد (سرل،۲۰۰۳،ص۱۶۴). اساساً نمی‌توان تجربه‌ای از عمل داشت و هم‌زمان آزادی در آن را درک نکرد. این تجربه سنگ‌بنای باور ما به آزادی اراده است. حتی کسانی که اراده آزاد را یک توهم می‌دانند، در عمل نمی‌توانند براساس این پیش‌فرض‌شان رفتار کنند (Searle, 2007,p 43).

به عبارت دیگر، تجربه عمل کردن که تجربه‌ای از سنخ ایجاد کردن است با تجربه ادراک که از سنخ انفعال است تفاوت دارد. این احساس آزادی در اعمال روزمره آشکار است، اما در شرایط خاص ممکن است کاهش یابد یا از بین برود. برای نمونه، فردی که در بند شهوت شدید، خشم مفرط یا اعتیاد گرفتار شده است احساس آزادی عمل خود را از دست می‌دهد. نمونه‌های پنفیلد نیز نشان می‌دهد که تحریک نواحی حرکتی مغز می‌تواند حرکتی غیرارادی ایجاد کند که فرد آن را برخاسته از اختیار خود نمی‌داند.

در مقابل، بخشی از تجربهٔ اعمال ارادی، همان احساس آزادی و امکان انتخاب است که چنان بنیادی و معتبر است که می‌تواند نگرانی‌ها دربارهٔ تعیّن فیزیکی را به حاشیه براند. در نتیجه، هر آنچه تاکنون درباره جهان به‌عنوان یک نظام فیزیکیِ کاملاً تعیین‌یافته آموخته‌ایم، در این مورد به کار نخواهد آمد (سرل، ۲۰۰۳، صص۱۷۴ ـ ۱۷۷).

نقد استدلال

استناد به شهود و تجربه درونی عامل هنگام عمل، در بهترین حالت می‌تواند مؤیدِ عدمِ‌تعیّن روان‌شناختی باشد، اما برای اثباتِ عدمِ‌تعیّن در سطح عصب‌زیست‌شناسی کافی به نظر نمی‌رسد. تجربهٔ اول‌شخصیِ «امکان انتخاب بدیل» نشان می‌دهد که فرد از منظر روان‌شناختی خود را آزاد می‌یابد و احساس می‌کند هیچ نیروی قهری او را به تصمیم خاصی وادار نکرده است، با این‌حال، این احساسِ آزادی لزوماً به معنای عدمِ تبعیتِ فرآیندهای عصبی از قوانین فیزیکی و جبری نیست. برای تأیید چنین مدعایی شواهد تجربیِ عصب‌شناختی لازم است.

از این رو، برخی از جمله هریس این تجربهٔ آزادی را نوعی توهم می‌دانند و معتقدند گزاره‌های عملی، قادر به توضیح و تبیین اراده آزاد نیستند (Harris,2012,p 66). خود سرل نیز با وجود تأکید بر نقش شهود درونی، اذعان دارد که هنوز تبیینی قانع‌کننده از آزادی اراده در سطح عصب‌زیست‌شناسی ارائه نکرده است (سرل،۲۰۰۳،ص ۱۷۸).

گام دوم: علیت سیستم با آگاهی و عدم‌تعیّن

با توجه به این اشکال، سرل براساس مبانی طبیعت‌گرایانه‌اش به دنبال ارائه تبیینِ فلسفی عدم‌تعیّن در ساحت عصب‌زیست‌شناسی است. برای تحلیل دقیق‌تر این گام توجه به مبنای اساسی او در این زمینه اساسی است.

طبیعت‌گرایی و پدیده‌های ذهنی

سرل فیلسوفی طبیعت‌گراست. این باور بنیادین او را به پرسشی محوری در فلسفهٔ معاصر رهنمون می‌سازد. در جهانی که کاملا متشکل از امور فیزیکی است، پدیده‌های ذهنی و

اجتماعی همچون آگاهی، اراده آزاد، حیث التفاتی، زبان، اخلاق و زیبایی‌شناسی چه جایگاهی می‌یابند؟ (Searle,2010,p.3)

سرل با رد هرگونه دوگانه‌انگاری، همهٔ پدیده‌ها را بخشی از جهان طبیعی دانسته و قابل تحلیل در این چارچوب می‌داند، اما فیزیکالیسمِ تقلیل‌گرایانه نیز را نمی‌پذیرد، زیرا به باور او رویکردهای فیزیکالیستی با فروکاست ذهن به مغز واقعیتِ سابجکتیو و اول‌شخص آن را نادیده می‌گیرند (Searle,1992,p.30). ذهن را نمی‌توان به فرآیندهای مغزی تقلیل داد؛ همان‌گونه که توضیح عصب‌شناختیِ درد، هرگز جایگزین تبیین احساس درد نمی‌شود. پدیده‌های ذهنی نظیر آگاهی و اراده آزاد اموری واقعی‌اند و لذا نمی‌توان آن‌ها را حذف کرده یا به واقعیات مغزی فروکاست.

بنابراین سرل با رد «تحویل حذف گرایانه[۱۰]»، نوعی دیگر از تحویل را معرفی می‌کند: تحویل علّی.[۱۱] براین‌اساس، با وجود آن‌که مغز علت پدیده‌های ذهنی در نظر گرفته می‌شود، پدیده‌های ذهنی حذف نمی‌شوند[۱۲] (Searle,1997,p.212/سرل،۲۰۰۳،ص۳۰).

> «آگاهی از حیث هستی‌شناختی به فرآیندهای فیزیکی تقلیل‌پذیر نیست. آگاهی یک ویژگی نوخاستهٔ علّی از رفتار نورون‌هاست، و بنابراین از نظر علّی به پردازش‌های مغزی تقلیل‌پذیر است (Serale,1992,p 116)».

این رویکرد سرل در مسأله آگاهی ـ و سایر پدیده‌های ذهنی ـ که او آن را طبیعت‌گرایی زیست‌شناختی[۱۳] می‌نامد، نقطه اتکای تبیین او از ذهن و آگاهی است:[۱۴] آگاهی ویژگی‌ای است که از مغز برمی‌خیزد و در آن هم تحقق می‌یابد. آگاهی معلول فرآیندهای عصب‌زیست‌شناختی است (Ibid,p 90). به تعبیر دیگر، آگاهی توسط ریز فرآیندهای سطح پایین‌تر مغز ایجاد می‌شود و درعین‌حال، ویژگی سطح بالاتر همان مغز محسوب می‌شود. برای تبیین این رابطه، سرل از تمایز میان ویژگی‌های خُرد و کلان در نظام‌های فیزیکی بهره می‌گیرد: همان‌گونه که«مایع بودنِ آب» ویژگی سطح بالاترِ مولکول‌هایH_2O و به تعبیر دیگر، ویژگی کلان و عام آب است ـ هرچند این ویژگی نیز به نحو علی و معلولی از راه رفتار عناصر در سطح خرد تبیین می‌شود، یعنی از راه چگونگی تاثیرات متقابل میان مولکول هایH_2O ـ آگاهی نیز ویژگی سطح بالاترِ مغز است و در عین حال معلول آن بوده و در آن تحقق می‌یابد (سرل، ۲۰۰۳، صص۳۱–۳۲).

بنابراین مثلا تلاش آگاهانه من برای بلند کردن دستم، علت حرکت دستم می‌شود. یعنی در سطح بالاترِ توصیف، قصد بلند کردن دستم، موجب حرکت دستم می‌شود، اما در سطح پایین‌ترِ توصیف، مجموعه‌ای از شلیک‌های عصبی، آغازگر سلسله‌ای از حوادث‌اند که به انقباض عضلات منجر می‌شوند. به دیگر سخن، آگاهی به لحاظ علّی، ویژگی نوخاستهٔ دستگاه مغز یا سلول‌های عصبی است؛ به همان‌صورت که ویژگی مایع بودن ویژگی نوخاستهٔ سیستم مولکول‌های آب است.[۱۵]

اما پرسش دشوار در اینجا آن است که چگونه میان مغز و آگاهی، علیت برقرار می‌شود، درحالی‌که آگاهی خودش ویژگی همان سیستم است؟ سرل در پاسخ، مفهوم«علیت غیررویدادی» را معرفی می‌کند؛ نوعی علیت که در آن علت و معلول دو پدیدهٔ متمایز نیستند، بلکه رابطه‌ای درونی میان سطوح یک سیستم برقرار است (Searle,1997,p 7). در این چارچوب، علیت همواره از پایین به بالاست: مغز بر ذهن اثر می‌گذارد و نه برعکس (Searle,2004,p125). این ویژگی نوخاسته به لحاظ علّی از طریق رفتارِ مولفه‌های آن سیستم قابل تبیین است، با این‌حال نه می‌توان آن را به تک‌تکِ مولفه‌ها نسبت داد و نه می‌توان آن را به عنوان مجموع ویژگی‌های آن مولفه‌ها دانست (Ibid).

بنابراین سرل در چارچوب طبیعت‌گرایی زیست‌شناختی، پدیده‌های ذهنی را نه واقعیاتی مستقل، بلکه واقعیاتی وابسته و ویژگی سطح بالای سیستم عصبی می‌داند (سرل،۲۰۰۳،ص ۳۱). بنابراین همان‌گونه که«مایع بودن» خاصیت کلّی آب است، آگاهی در سراسر مغز حضور دارد و به‌منزلهٔ ویژگی کل سیستم عمل می‌کند. با این حال، با وجود آنکه خودِ آگاهی از اجزاء زیر مجموعهٔ خود مانند اعصاب و سیناپس‌ها تشکیل شده است، به مثابه یک سیستم واجد تاثیر علّی بر روی هر یک از اجزای خود است. یعنی در مغز آگاه هر یک از اعصاب در بخش آگاه سیستم، می‌تواند متاثر از آگاهی مغز باشد، هرچند هیچ چیز عینی غیر از اعصاب وجود نداشته باشد (سرل، ۲۰۱۹، صص۳۳۱-۳۳۴).

اکنون می‌توان پرسید که تقلیل علّی ـ و نه هستی‌شناختی ـ فرآیندهای ذهنی به مغزی چگونه به ما در اثبات آزادی اراده در سطح عصب‌زیست‌شناسی کمک می‌کند؟

فرض کنید در مقابل من یک لیوان آب و یک لیوان نوشابه قرار دارد. من باید یکی از این دو را انتخاب کرده و بردارم. در لحظهٔ t1، ادراک آگاهانهٔ من از این دو لیوان و همچنین

اندیشه‌های آگاهانه‌ام دربارهٔ مزایای نسبی آن‌ها، توسط فرآیندهای عصب‌زیست‌شناختی سطح پایین در مغز ایجاد شده و در ساختار مغز تحقق می‌یابند. در لحظهٔ t2، من لیوان آب را انتخاب کرده، آن را برمی‌دارم. فعل نوشیدن آب (عمل A) از لحظهٔ t2 آغاز شده و تا لحظهٔ t3 ادامه می‌یابد.

پرسش اساسی در اینجا آنست که با فرض عدم وجود ورودی‌های بیشتر به مغز(مانند ادراکات جدید)، آیا فرآیندهای عصب‌زیست‌شناختی رخداده در من در لحظهٔ t1، برای تعیین وضعیت کامل مغز من در لحظهٔ t2، کفایت علّی داشتند؟ و آیا این وضعیت کامل مغز در لحظهٔ t2، برای ایجاد استمرار در فرآیندهای مغزیِ بین لحظات t2 و t3، کافی است؟ اگر پاسخ به این پرسش‌ها مثبت باشد، ارادهٔ آزاد وجود ندارد؛ در غیر این‌صورت، می‌توانیم از ارادهٔ آزاد سخن بگوییم (سرل، ۲۰۱۹، صص۳۲۳-۳۲۵).

مطابق رهیافت اخیر، همان‌طور که در سطح روان‌شناختی، عدم‌تعین را در فرآیندهای ارادی احساس می‌کنیم، این ویژگی می‌تواند در سطح مغزی نیز وجود داشته باشد. بنابراین حتی اگر در سطح فیزیکی (اعصاب و سیناپس‌ها) همه‌چیز تعیین‌شده باشد، آگاهی به‌عنوان یک ویژگی سیستماتیک می‌تواند عدم‌تعین را در فرآیندهای تصمیم‌گیری وارد کند. ازاین‌رو همان‌طور که این ویژگی، عدم‌تعیّن را در سطح روان‌شناختی وارد می‌کند، آن را به سطح عصب‌زیست‌شناختی نیز وارد می‌کند.

بر این اساس، پدیدارهای عصب‌زیست‌شناختی آزادی اراده، از سه اصل پیروی می‌کنند:

۱-در هر لحظهٔ مشخص (t_1)، وضعیت آگاهانهٔ مغز، از جمله آگاهی ارادی، کاملاً توسط رفتار عناصر خُرد تعیین می‌شود.

۲-وضعیت مغز در t_1 از نظر علّی برای تعیین وضعیت مغز در t_2 و t_3 کافی نیست.

۳-انتقال از وضعیت در t_1 به وضعیت در t_2 و t_3 فقط با ویژگی‌های کل سیستم به ویژه با عملکرد«خودِ آگاه»، قابل تبیین است (سرل، ۲۰۱۹، صص۳۳۷-۳۳۹).

اینجاست که سرل برای تکمیل این گام، به معرفی مفهوم«خودِ»[۱۶] آگاه می‌پردازد.[۱۷] «خود» از نظر سرل واقعیتی مستقل نیست، اما تنها در صورتی می‌توانیم درکی از عمل عقلانی آگاهانه آزاد داشته باشیم که یک خودِ آگاه را پیش‌فرض بگیریم (سرل، ۲۰۱۹، ص۳۳۲). این «خودِ» آگاه است که با ارادهٔ آزاد خود، شکاف‌های سه‌گانه را پُر می‌کند.

هرچند «خود»، به همراه دیگر مقدمات عمل هم، شرایط علّی کافی را محقق نخواهند کرد؛ زیرا از نظر سرل اراده آزاد، با هر نوع تعیّنی ناسازگار است. علیت در اینجا از نوع علیت التفاتی است که در پدیده‌های ذهنی وجود دارد (سرل، ۲۰۱۹، ص ۲۷۵)، نه علیت رایج در فیزیک کلاسیک.

به تعبیر ویتگنشتاینی، بازی زبانی تبیین عمل، متفاوت از بازی زبانی تبیین در فیزیک کلاسیک است که در آن به دنبال تبیین علّی مکفی هستیم (سرل، ۲۰۱۹، ص ۱۱۸)؛ پدیدارهای درونی را ضرورتاً باید از منظر اول‌شخص نگریست؛ بنابراین، در پاسخ به پرسش چرایی انجام یک کار می‌توان از دلیل ترجیح یک طرف سخن گفت، بدون اینکه نشان دهیم انجام آن به لحاظ منطقی ضروری بوده است.

نتیجه آن‌که آگاهی هرچند به لحاظ علّی وابسته به سیستم عصبی است، اما واجد «علیت کل‌گرایانه» است؛ به این معنا که کل سیستم آگاه، می‌تواند بر اجزای تشکیل‌دهنده‌اش تأثیر بگذارد. در حقیقت با آنکه سرل در اینجا از علیت بالا به پایین سخن می‌گوید، هنوز در چارچوب طبیعت‌گرایی قرار دارد. آنچه او براساس طبیعت‌گرایی زیست‌شناختی‌اش انکار کرد، علیتی بود که براساس آن، آگاهی یا اراده، مستقلا و بدون پایه‌های عصبی خود، اجزای مغز یا رفتار را تغییر دهد.

به تعبیر دیگر، ساختار علّی واحدی در اینجا وجود دارد که در سطوح مختلفی توصیف شده است، هرچند سطح واقعی که علت پدیده‌های ذهنی است، سطح زیست‌شناختی است (Searle,2017,p 328).

بنابراین در این فرضیه، علیت سیستماتیک آگاهی، فرآیندهای مغزی را تحت تأثیر قرار داده، موجب می‌شود که ما در فرآیندهای ارادی، آزاد باشیم. تبیین سرل از آزادی اراده، نمونه‌ای از علیت کل‌گرایانه در چارچوب طبیعت‌گرایی زیست‌شناختی اوست.

اشکالات گام دوم

بهره‌گیری سرل از علیت کل‌گرایانه و نقش خود در پُر کردن شکاف‌های سه‌گانه، با اشکالاتی روبروست. این اشکالات در دو حیطه قابل بررسی است: نخست، ناسازگاری علیت

کل‌گرایانه با طبیعت‌گرایی، و دوم، چالش تبیینی نقش«خود» که سرل را به گام سوم نیازمند می‌کند.

الف: ناسازگاری علیت کل‌گرایانه با طبیعت‌گرایی

سرل مدعی است «کل سیستم آگاه» می‌تواند بر اجزای خود تأثیر علّی بگذارد. هرچند او این ادعا را در چارچوب فیزیکی و بدون توسل به جوهر غیرمادی صورت‌بندی می‌کند، اما نتیجهٔ آن شباهت زیادی به نوعی «دوگانه‌انگاری نوخاسته‌گرا» دارد که خود او به صراحت با آن مخالفت می‌ورزد. در فلسفهٔ ذهن سرل آگاهی ویژگی سطح بالای سیستم عصبی است؛ همان‌گونه که «مایع بودن» خاصیت کلِ مولکول‌های آب است، نه جوهری مستقل. بنابراین، آگاهی در دستگاه سرل نه فروکاستنی به اجزای مادی‌اش است و نه افزوده‌ای بر ماده. بااین‌همه، نسبت‌دادن نقش علّی مستقل به کلِ آگاه، به معنای پذیرش سطحی علّی فراتر از اجزای فیزیکی است و این امر ضرورتا او را به پذیرش نوعی دوگانه‌انگاری نزدیک می‌کند.

در پاسخ می‌توان فرض کرد وقتی سرل از «علیت کل‌گرایانه» یا «علیت در سطح سیستم» سخن می‌گوید، منظورش علیت از بالا به پایین نیست، بلکه نوعی توصیف غیرکاهشی از همان علیت پایین به بالا است. بنابراین در نظام سرل، سطح آگاهی هیچ نیروی علّی تازه‌ای نمی‌افزاید، بلکه فقط شکل سازمان‌یافتهٔ همان فرایندهای فیزیکی است. در حقیقت حالات سطح بالاتر، کاملاً متعین و تولید شده از سطح پایین‌اند و صرفاً در توصیف متمایز از آنست. در این صورت، آگاهی نه پدیده‌ای مؤثر و مستقل، که پدیده‌ای جانبی و بی‌اثر خواهد بود که البته سرل به شدت با آن مخالف است.

از همین‌روست که به نظر برخی منتقدان در صورتی که سرل در رهیافتش برای پدیده‌های ذهنی نقش علّی قائل باشد منجر به دوگانه‌انگاری خواهد شد و اگر علیتی حقیقی برای آن قائل نباشد منجر به اپی‌فنومنالیسم می‌شود (Menug,2013,pp51-57). برخی دیگر به صراحت دیدگاه سرل را اپی‌فنومنالیستی می‌دانند (Moreland,2008,p 56).

سرل در پاسخ اتهام اپی‌فنومنالیسم را نپذیرفته و آن را ناشی ذهنیت دوگانه‌گرایانه می‌داند. او بر این باورست که حتی اگر ویژگی سطح بالاتر معلول سطح پایین‌تر و متحقق در آن

باشد، ما می‌توانیم از علیت آن سخن بگوییم (Searle,2017,p330). با این‌حال، مشکل اصلی آنجاست که این علیت در پدیده‌های ذهنی، مشابه پدیده‌های فیزیکی نیست. از همین رو به باور بسیاری، تشبیه آگاهی و سایر پدیده‌های ذهنی، به ویژگی‌های و کیفیاتی نظیر«مایع بودن» نادرست است؛ رفتار آب در سطح کلان با رفتار مولکول‌ها در سطح خُرد یکی است و دو پدیده وجود ندارد (مسلین، ۲۰۰۹، صص۲۴۸-۲۴۹). در حقیقت «مایع بودن» یک ویژگی ساختاری و نتیجهٔ نحوه قرارگیری و حرکت مولکول‌های آب نسبت به هم است، نه ویژگی‌ای که خود مولکول‌های به طور جداگانه ایجاد کرده باشند؛ بنابراین، مایع‌بودن یک ویژگی مستقل و علّی نیست، اما آگاهی ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که در هیچ پدیدهٔ طبیعی وجود ندارد (Moreland,2008,p 64).

از همین‌روست که به باور برخی منتقدان[۱۸]، اگر سرل بخواهد از موضع ناسازگاری‌گرایی در مسأله اراده آزاد دفاع کند، ناچار است از طبیعت‌گرایی سخت‌گیرانه فاصله بگیرد. در نتجه او ناگزیر است نوعی دوگانه‌انگاری ـ دستِ‌کم پذیرش دو سطح علّی متمایز و مستقل، با قوانین متفاوت ـ را بپذیرد. بنابراین، یا علیت کل‌گرایانه به دوگانه‌انگاری می‌انجامد یا پذیرش آن در چارچوب طبیعت‌گرایی ناممکن است.

ب: چالش تبیینی نقش خود در چارچوب طبیعت‌گرایی

حتی اگر امکان علیت کل‌گرایانه یا «خود» را بپذیریم، هم‌چنان تبیین سرل از چگونگی تأثیرِ علّیِ«خود» نابسنده است.

جان سرل به عنوان یک ناسازگاری‌گرای اختیارگرا، شرط لازم اراده آزاد را«عدم کفایت شرایط علّی برای تعیین فعل» می‌داند و هسته اصلی آن را «امکان انتخاب گزینه بدیل در لحظه تصمیم» تعریف می‌کند. وی در نظریه خود به وجود سه شکاف اشاره کرد و خودِ آگاه را عامل پر کننده شکاف معرفی کرد.

اما پرسش بنیادین این است که پُر کردن شکاف توسط «خود» به چه معناست؟ اگر به معنای رفع عدم کفایت و ایجاد علیت کافی باشد، آنگاه مجموع (شرایط مقدماتی + خود) علت تامه فعل خواهد بود و تعیّن علّی کامل برقرار می‌گردد. این نتیجه با تعریف سرل (که شرط آزادی را عدم کفایت علّی می‌داند) در تضاد است.

اما اگر به معنای تعیین‌کنندگی بدون ایجاد کفایت باشد (چنانکه سرل با تمایز علیت التفاتی از علیت فیزیکی مدعی است)، آنگاه با این پرسش مواجهیم که چگونه چیزی می‌تواند تعیین‌کننده باشد اما کافی نباشد؟

سرل برای گریز از این دشواری، به تفاوت بازی‌های زبانی تمسک می‌جوید. از نظر او تبیین عمل با تبیین پدیده‌های طبیعی متفاوت است؛ ازاین‌رو نباید به دنبال تبیین واجد کفایت علّی در حوزه عمل بود. از نظر سرل،«خود» با آزادی یکی از دلایل را برمی‌گزیند، درحالی‌که می‌توانست دلیل دیگر را ترجیح دهد، و این گزینش به معنای ایجاد علت کافی (به سبک علیت فیزیکی) نیست.

اما این پاسخ براساس طبیعت‌گرایی سرل نیازمند تبیین است. طبیعت‌گرایی مستلزم آن است که ویژگی‌های سطح بالاتر (مانند علیت التفاتی) چیزی جز توصیفی متفاوت از فرآیندهای سطح پایین‌تر نباشند و هیچ علیت مستقلی از آن‌ها انتظار نمی‌رود. سرل باید نشان دهد که چگونه این عدم‌تعیّن ریشه در فرآیندهای سطح پایین‌تر یا فیزیکی دارد. تفکیک بازی‌های زبانی، بدون ارائه پل ارتباطی فیزیکی، به دوگانه‌انگاری روش‌شناختی ـ و در نهایت هستی‌شناختی ـ می‌انجامد که خود او صریحاً آن را رد می‌کند.

به دیگر سخن، براساس طبیعت‌گراییِ زیست‌شناختی، آگاهی و دیگر پدیده‌های ذهنی، یک ویژگی علّیِ مؤثر و برخاسته از مغز اند. با این‌حال، از آنجا سطح علّی واقعی، همان سطح پایین است که علت پدیده‌های ذهنی است، اگر عدم‌تعین در سطح فیزیکی ممکن نباشد، تبیین عدم‌تعین در سطح بالا، براساس مبانی طبیعت‌گرایانهٔ سرل ناممکن خواهد بود. بنابراین سرل به عدم‌تعیّن ساحت فیزیکی نیاز دارد و این همان انگیزهٔ او برای برداشتن گام سوم و بهره‌گیری از فیزیک کوانتوم در تحلیل مغز است.

پیش از پرداختن به گام سوم اشاره به این نکته ضروری است که به باور برخی، آگاهی و اراده آزاد پدیده‌هایی سطح بالاتر، همرده با سایر پدیده‌های ذهنی نظیر باورها و قصدها، بوده و واجد احکامی متفاوتند. بنابراین آزادی در سطح عامل مستقل از تعیّن در سطح پایین یا فیزیکی است. ازاین‌رو به نظر آنان تلاش برای یافتن ارادهٔ آزاد در سطح فیزیک بنیادی بیهوده است. حتی اگر جهان متعین باشد این موضوع لزوماً اراده آزاد انسان را

نقض نمی‌کند. بله، تعیّن در سطح روان‌شناختی واقعاً تهدیدی برای ارادهٔ آزاد است (List,2014,p 174&178).

اما این راهکار مطابق طبیعت‌گرایی زیست‌شناختی سرل پذیرفته نیست. از نظر سرل سطح بالا به لحاظ علّی وابسته و تابع سطح پایین‌تر یا فیزیکی است، پس تمسک به اراده آزاد در سطح روان‌شناختی یا علیتِ سیستم آگاه برای حل مشکل آزادی اراده ناکافی است و بنابراین همچنان پرسشی اساسی باقی است: آیا در ساحت فیزیکی، می‌توان از آزادی و عدم‌تعیّن سخن گفت؟پاسخ به این پرسش، سرل را ناچار به بهره‌گیری از رهیافت کوانتومی می‌کند.

گام سوم: رهیافت کوانتومی

رهیافت کوانتومی، رهیافتی است که سرل در آغاز آن را ناموجه می‌دانست، اما در آثار متأخرش ناگزیر می‌شود آن را به عنوان تنها گزینهٔ ممکن برای حفظ نوعی اختیار انسان‌گرایانه در برابر جبرگرایی فیزیکی مورد توجه قرار دهد (Searle,2004,p 231).

در این رهیافت، تنها ناحیهٔ شناخته‌شدهٔ طبیعت که در آن رفتار علّی قطعی نیست، سطح کوانتومی است. اصل عدم قطعیت هایزنبرگ نشان می‌دهد که موقعیت و تکانهٔ ذرات زیراتمی مانند الکترون‌ها را نمی‌توان هم‌زمان با دقت و به طور قطعی تعیین کرد. بنابراین رفتار این ذرات تابع قوانین احتمالاتی است. اگر مغز را مجموعه‌ای از فرآیندهای فیزیکی بدانیم که در برخی سطوح به مقیاس کوانتومی نزدیک می‌شوند، ممکن است نوعی از عدم‌تعیّن کوانتومی بتواند در ساحت عصب‌زیست‌شناسی نیز ظاهر شود و از این طریق بتوانیم راهی به سوی تبیین شکاف در این ساحت بگشاییم (Searle,2007,p74). حتی برخی با بهره‌گیری از مفاهیم بنیادین مکانیک کوانتوم، مشارکت علّیِ ناظر در مکانیک کوانتوم را امری اساسی می‌دانند، درحالی‌که مکانیک کلاسیک هرگونه تأثیر واقعیت‌های ذهنی بر جهان مادی را کاملاً ممنوع می‌کند (Stapp,2017,p2).

این رهیافت با طبیعت‌گراییِ زیست‌شناختیِ سرل و یافته‌های نوین فیزیک سازگار است، به دوگانه‌انگاری نیاز ندارد و با توجه به اثبات آزادی اراده، با نظریهٔ تکامل نیز سازگار است.

چالش‌های رهیافت کوانتومی

با وجود جذابیت این گام، اشکالاتی اساسی به آن وارد شده است.

۱- فقدان شواهد تجربی کافی

در اوایل قرن حاضر، بحث‌های فراوانی پیرامون ماهیت کلاسیکی یا کوانتومی مغز شکل گرفت. بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که مغز عمدتاً در سطح کلان‌ساختاری و میکروسکوپی رفتار می‌کند، جایی که سیستم‌ها از قوانین کلاسیک فیزیک پیروی می‌کنند و اثرات کوانتومی در مقیاس این ساختارها عملاً ناپدید می‌شوند. مطالعاتی که سرعت فروپاشی انسجام کوانتومی[۱۹] در نورون‌ها و میکروتوبول‌ها را اندازه‌گیری کرده‌اند، نشان می‌دهد که فرآیندهای ذهنی فرصت بهره‌برداری از این اثرات ظریف کوانتومی را ندارند. به بیان ساده‌تر، اثرات کوانتومی در مغز چنان سریع محو می‌شوند که نمی‌توانند در فرآیندهای فکری، تصمیم‌گیری یا آگاهی نقشی عملی داشته باشند؛ بنابراین، مغز در عمل مانند یک دستگاه کاملاً کلاسیکی عمل می‌کند (Tegmark,2000,p1).

در مقابل برخی نیز معتقدند فرآیندهای شناختی و ارادی مغز ممکن است در سطح کوانتومی عمل کنند (Hagan et al.,2002,p1;Rosa & Faber,2004,p1). از نظر برخی دیگر، مکانیک کوانتوم در هر صورت، مقتضی اراده آزاد است (Conway & Kochen,2009,p226/Stapp,2008,p 7). از نظر برخی از این دسته اگرچه زمان فروپاشی انسجام کوانتومی در این ساختارها برای پردازش شناختیِ کامل کافی نیست، اما ممکن است به اندازه‌ای طولانی باشد که اثرات کوانتومی یون‌ها را روی فیلتر انتخاب‌پذیری کانال‌های یونی و شکل‌گیری پتانسیل‌های عمل ثبت کند (Shahbazi et al.,2015,p1).

با این همه، حتی اگر نوعی عدم‌تعین کوانتومی را در سطح زیراتمی مغز بپذیریم، چگونگی سرایت این عدم‌تعین، به سطوح کلان مغز ـ از جمله فرآیندهای آگاهانه‌ای چون تصمیم‌گیری ـ هنوز نیازمند تبیین‌هایی دقیق‌تر است. مسألهٔ اصلی آن است که هیچ سازوکار پذیرفته‌شده‌ای وجود ندارد که نشان دهد یک رویداد کوانتومی در مقیاس زیراتمی چگونه می‌تواند رفتار یک ارگانیسم پیچیده را در سطح عصب‌زیستی و کارکردی تحت تأثیر مستقیم قرار دهد.

۲- چالش تصادفی بودن

حتی اگر عدم قطعیت کوانتومی در سطح مغز وجود داشته باشد، معنای آن پذیرش تصادف است، نه آزادی اراده. آزادی اراده مستلزم عاملیت آگاهانه، انتخاب بر اساس دلایل و امیال است. درحالی‌که تصادف کوانتومی تنها به وقوع رویدادها بدون علت مشخص یا با احتمالات معین اشاره دارد. بنابراین تصمیماتی که ناشی از نوسانات تصادفی زیراتمی باشند، تحت کنترل ما نیستند و با مفهوم شهودی اراده آزاد در تضادند.

کارنپ تأکید می‌کند که نظم و علیت برای باور به اراده آزاد ضروری است و بی‌نظمی کوانتومی تنها تصادفی بودن فعل را نشان می‌دهد، نه اختیاری بودن آن را. بنابراین میان عدم‌تعیّن در سطح زیراتمی و اراده آزاد ارتباطی وجود ندارد (کارنپ،۱۹۹۹،ص۳۳۰). از نظر برخی نیز این عدم‌تعیّن به معنای ارادهٔ آزاد نیست. عدم‌تعین شرطی لازم برای امکان آزادی عمل است، اما شرط کافی محسوب نمی‌شود .(Corredoira,2002, p.449)

سرل نیز در برخی عبارات اولیهٔ خود بر این باورست که عدمِ‌قطعیت در فیزیک کوانتوم، منجر به پذیرش نوعی تصادف خواهد شد که فرسنگ‌ها از عقلانیت آگاه فاصله دارد. عقلانیت آگاه هرچند تعین نمی‌پذیرد، اما در چارچوب و قالب روند علّی است (سرل، ۲۰۱۹، ص۳۴۳) از این‌رو همان‌گونه که تعیّن با اراده آزاد ناسازگار است، تصادف نیز همین ناسازگاری را دارد. بنابراین فیزیک به نظر راه حلی برای پاسخ به حل مسأله ندارد؛ چه فیزیک مکانیکی باشد و چه کوانتومی چه اصالت تعین را در طبیعت ثابت کند و چه عدم تعین در سطح ذرات را (سرل، ۲۰۰۳، ص۱۶۲).

همین نکته بسیاری از فیلسوفان را به این باور کشانده که بدون تعیّن تصمیمات صرفاً تصادفی و بی‌هدف خواهند بود. زیرا تنها با تعیّن است که آگاهی می‌تواند دلایل را به تصمیم و سپس به عمل تبدیل کند تا زمانی که این فرآیند توسط خودآگاه انجام شود نمایانگر اراده آزاد است (Boström,2010,p14).

پاسخ سرل

سرل در آثار متاخر خود بر این باورست که فرآیند اندیشه ممکن است فقدان کفایت علّی در سطح کوانتومی را به ارث ببرد، اما تصادفی شدن آن را نه (Searle,2004,p 232).

به عبارت دیگر، آنچه به سطح بالا منتقل می‌شود، عدم‌تعیّن است نه تصادف بنابراین، اگر رهیافت کوانتومی در آگاهی را مستلزم تصادف بدانیم، دچار مغالطهٔ ترکیب[۲۰] شده‌ایم. یعنی به اشتباه، صفات اجزای یک سیستم را به کلّ سیستم نسبت داده‌ایم. براین‌اساس، نباید ویژگی‌های اجزای خُرد را به کل سیستم نسبت داد؛ همان‌گونه که ویژگی‌های اتم‌ها، ویژگی میز نیست، تصادفی بودن پدیده‌های زیراتمی به معنای تصادفی بودن سطح کلان سیستم نیست. عدم‌قطعیت در سطح زیرین ممکن است، توضیح‌دهنده عدم‌قطعیت سیستم باشد، اما تصادفی بودن آن به خودی خود، تصادفی بودن سطح کلان را نشان نمی‌دهد. همان‌گونه که در موارد مشابه ـ مثلا در رابطه میان محرک‌های بصری و فرایندهای مغزی از یک سو، و قصدیت بصری[۲۱] از سوی دیگر ـ با این‌که می‌دانیم ویژگی‌های سیستم هم به واسطه و هم در ریزفرآیندها[۲۲] ایجاد شده و تحقق می‌یابند و بنابراین، ویژگی‌های علّیِ پدیده‌های سطح سیستم به‌طور کامل توسط رفتار پدیده‌های خُرد قابل توضیح‌اند، با این‌حال، حکم پدیده‌های خُرد را به سطح کلان نسبت نمی‌دهیم (Idem,2007,p76). سرل همچنین اشاره می‌کند که شاید وظیفه تکاملی آگاهی این باشد که مغز را به گونه‌ای سازماندهی کند که تصمیم‌گیری آگاهانه حتی در غیاب شرایط علّی کافی ممکن باشد، بدون اینکه به تصمیمات تصادفی منجر شود.

پاسخ سرل حداکثر امکانِ نظریِ تفکیک میان عدم‌تعین و تصادف را فراهم می‌آورد. بااین‌حال، او هیچ دلیل ایجابی برای نفی تصادف در قلمرو اراده آزاد، ارائه نکرده است. بنابراین پاسخ او با چالشی اساسی مواجه می‌شود:

۳- علیت گزینشی

سرل در این رهیافت نوعی رابطهٔ علّی از پایین به بالا را مفروض می‌گیرد که در آن، عدم‌تعیّن موجود در فرآیندهای مغزیِ سطح پایین، به سطح بالا منتقل شده و امکان عمل آزاد را فراهم می‌آورد.

چنین دفاعی به نوعی علیت گزینشی فروکاسته می‌شود. از یک سو، پرسش اساسی آنست که چگونه برخی ویژگی‌های اجزاء ـ عدمِ‌تعیّن ـ به سطح بالاتر منتقل شده و برخی دیگر ـ تصادف ـ نه؟

از سوی دیگر، چگونه می‌توان توضیح داد که تمامی ویژگی‌های سطح بالاترِ ذهن ـ نظیر ذهنیت، کیفیت و یگانگی ـ از ویژگی‌های مرتبه‌پایین متمایز تلقی می‌شوند، مگر ویژگی عدم‌تعیّن که به‌نحوی معجزه‌آسا دست‌نخورده باقی مانده و به سطح ذهن منتقل شده است؟ اگر رابطهٔ علّی ساختاری نظام‌مند دارد، نمی‌توان پذیرفت که صرفاً یک ویژگی فیزیکی ـ یعنی عدم‌تعیّن ـ بدون دگرگونی به سطح بالاتر منتقل شود، در حالی‌که سایر ویژگی‌های مغزی دستخوش تبدیل و تأویل به ساحت ذهنی می‌شوند.

افزون بر این، حتی بر فرض پذیرش این علیت گزینشی و نامعیّن دانستن پدیده‌های ذهنی، باز هم نمی‌توان نتیجه گرفت که این ویژگی، ارادهٔ آگاهانه را قادر می‌سازد تا به‌تنهایی عامل تعیین‌کنندهٔ عمل باشد، زیرا چنین استدلالی گرفتار مغالطهٔ منشأ است. اینکه عناصر بنیادین یک پدیده نامعیّن باشند لزوماً بدان معنا نیست که خود آن پدیده نیز در سطح کلان نامعیّن یا آزاد است. توپ‌های بیلیارد نیز بر پایهٔ فرآیندهای کوانتومیِ نامعیّن عمل می‌کنند، اما شکل، ویژگی‌ها و مسیر آن‌ها کاملاً تعیین‌پذیر و پیش‌بینی‌پذیر است (Kaufmann,2005,p.454). به‌همین‌سان، صرف نامعیّن بودن رویدادهای کوانتومی در مغز نمی‌تواند تضمینی برای آزادی اراده در سطح ذهنی باشد.

نتیجه

سرل آزادی اراده در بستر عصب‌زیست‌شناسی را در سه مرحله دنبال می‌کند: نخست با اتکا به شهود روان‌شناختی و تجربه درونی «عدم‌تعیّن» آغاز می‌کند؛ سپس با تکیه بر اصل علیت کل‌گرایانه، آگاهی را دارای نقش علّی می‌سازد و در نهایت، از رهیافت مکانیک کوانتوم بهره می‌گیرد تا از طریق امکان عدم‌تعیّن در سطح فیزیکی زمینهٔ اثرگذاری آگاهی و اتخاذ تصمیم‌ها و انجام اعمال متفاوت را در چارچوب نظام طبیعی توضیح دهد. با این‌حال، روش استفاده سرل از این ایده‌ها و ترکیب آن‌ها با یکدیگر با مشکلات جدی مواجه است: طبیعت‌گراییِ زیست‌شناختی فاقد انسجام کافی است و رهیافت کوانتومی حتی در فرض صحت به کارگیری آن قادر به ارائه تبیینی کامل و علمی از اراده آزاد نیست.

مشارکت نویسندگان

تحقیق و نگارش متن مقاله بر عهدهٔ حسین رستمی بوده و مشاوره و نظارت آن را استاد گرامی، جناب دکتر محمدعلی عبدالهی به عهده داشتند.

تشکّر و قدردانی

این مقاله، برگرفته از رساله دکتری اینجانب (حسین رستمی) است. به همین دلیل از استاد راهنمای محترم جناب دکتر محمدعلی عبدالهی به دلیل راهنمایی‌های ارزنده‌شان سپاسگزارم. همچنین از سردبیر محترم، داوران گرامی مجله و مسئولان فصل‌نامه پژوهش‌های هستی‌شناختی قدردانی می‌کنم.

تعارض منافع

هیچ‌گونه تعارض منافعی توسط نویسندگان اعلام نشده است.

یادداشت‌ها

[1] . Compatibilists.

[2] . Incompatibilists.

[۳] . این اصطلاح متفاوت است از آنچه در معرفت‌شناسی و یا زیست‌شناسی تحت عنوان سازگارگرایی و ناسازگارگرایی به کار می‌رود.

[۴] . آنچه در اینجا در تعریف دیدگاه سازگاری‌گرایی و ناسازگاری‌گرایی آمده، اشاره‌ای اجمالی به این دو رویکرد است. فیلسوفان متعلق به هرکدام از این رویکردها، اختلافات و نکاتی در تکمیل این تعریف‌ها ارائه کرده‌اند که از آن صرف‌نظر می‌کنیم.

[5]. Libertarianism.

[6]. Determinism.

[۷] . سرل در"Rationality in Action"،دو فرضیه مطرح می‌کند. در کتاب‌های متاخرتر خود، یعنی" Freedom & Neurobiology"و"Mind: A Brief Introduction" تبیین سومی را به عنوان رهیافت مکمل مطرح کرده و آن را به نوعی ترجیح می‌دهد.

[8] . Epiphenomenalism.

[۹] . البته اشکالاتی دیگر بر این دیدگاه وارد است -از جمله تفسیر نادرست دنت از«ضرورت علّی»ـ که مجال پرداختن به آن‌ها در اینجا نیست.(ر.ک: خاکساری،موسوی،۲۰۱۶،ص۳۰)

[10]. Eliminative Reduction.

[11]. Causal Reduction.

[۱۲] . سرل با وجود اذعان به اینکه تقلیل علّی موفق، نوعاً به تقلیل هستی‌شناختی منجر شده است، قاطعانه به تمایز این دو در مسأله حاضر اصرار دارد (Searle,1992,pp.115-116).

[13]. Biological Naturalism.

[۱۴]. آگاهی یکی از پدیده‌های ذهنی است که در مسأله اراده آزاد هم نقشی اساسی دارد. اما تبیین سرل، نه تنها در مسأله آگاهی، که در تمام پدیده‌های ذهنی از جمله اراده آزاد هم-به دلیل وجود ملاک و نیز اذعان خود او- به کار می‌آید. بنابراین همه این مبانی، در مورد اراده آزاد هم جاری است.

[۱۵] . رویکرد سرل در این مسأله، با وجود شباهت‌هایی که با رویکردهای نوخاسته‌گرایی(Emergentism) و فراروی‌دادگی(Supervenience) دارد، تفاوت‌های اساسی با آن‌ها دارد که در این‌جا مجال ذکر آن‌ها نیست.

[16]. The Self.

[۱۷] . این«خود» از نظر سرل، اگرچه خودِ هیومی نیست، اما غیرمادی هم نیست (سرل، ۲۰۱۹، صص۱۰۹-۱۱۱).

[۱۸] . (ر.ک:Menug,2013,pp 45-60)

[19]. Decoherence.
[20]. The fallacy of composition.
[21]. Visual Intentionality.
[22]. Microprocesses.

منابع و مآخذ

Carnap R, (1999), *An Introduction to the Philosophy of Science* (Philosophical Foundations of Physics); Translated By Yousef Afifi, Tehran, Niloufar Publications, 3rd edition, Persian.

Dennett D, (2003), *Freedom Evolves*, New York, Viking Penguin.

Harris S, (2012), *Free Will*, New York, Simon and Schuster.

Moreland J.P, (2008) *Consciousness and the Existence of God*, Routledge.

Searle, J.R, (1992), *The Rediscovery of Mind*, Cambridge MA, MIT, 1992.

----------, (1997), *The Mystery of Consciousness*, New York, A New York Review Book.

----------, (2003) *Minds, Brains and Science*; Translated By Amir Divani, Qom, Bustan-e Ketab,2003, Persian.

----------, (2004), *Mind: A Brief Introduction*, New York, Oxford University Press.

----------, (2007), *Freedom and Neurobiology*: *Reflections on Free Will, Language, and Political Power*, New York, Columbia University Press.

----------, (2010), *The Social World* (The Structure of Human Civilization), Oxford, Oxford University Press.

----------, (2019), *Rationality in Action*; Translated By Hasan Heshmati, Tehran, Tarh-e Now, Persian.

Stapp H, (2017), *Quantum Theory and Free Will*, Springer International Publishing.

Maslin K, (2009), *An Introduction to the Philosophy of Mind*; Translated By Mahdi Zakeri, Qom, Pajuheshgah-e Olum va Farhang-e Eslami, Persian.

Boström K.J, (2010), "Acting on Gaps? John Searle's Conception of Free Will", Mind, January.
Conway J, & Kochen S, (2009)"The Strong Free Will Theorem",Notices of the American Mathematical Society, 56, 226-232.
Hagan, Hameroff & Tuszyński (2002), "Quantum computation in brain microtubules: Decoherence and biological feasibility", Physical Review E, 65, 061901.
Kaufmann, Laurence (2005), "Self-in-a-Vat: On John Searle's Ontology of Reasons for Acting", Philosophy of the Social Sciences, 35(4), 447-479.
Khaksari va Mousavi, (2016), An Examination and Critique of Daniel Dennett's Argument in Favor of Compatibilism, Majale-ye Hekmat va Falsafe, Sale Davazdahom, Shomare-ye Dovom, Tabestan, pp. 21-36, Persian.
List C, (2014), "Free will, determinism, and the possibility of doing otherwise", Noûs, 48(1), 156-178.
López Corredoira, M. (2002), "Quantum mechanics and free will: counter-arguments", NeuroQuantology, 7(3), 449-456.
Menuge, Angus J.L. (2013), "Neuroscience, Rationality, and Free Will: A Critique of John Searle's Libertarian Naturalism", Philosophia Christi, 15(1), 45-60.
Rosa L. P, & Faber J. (2004), "Quantum models of the mind and decoherence", Physical Review E, 70, 031902.
Salari V., Moradi N, Sajadi M, Fazileh F, & Shahbazi F. (2015), "Quantum decoherence time scales for ionic superposition states in ion channels", Physical Review E, 91, 032704.
Searle J.R, (2017), "Biological Naturalism", in The Blackwell Companion to Consciousness, ed. Max Velmans & Susan Schneider, Blackwell, pp. 327-336.
Stapp H, (2008), "Philosophy of Mind and the Problem of Free Will in the Light of Quantum Mechanics", arXiv:0805.0116.
Tegmark M, (2000), "The Importance of Quantum Decoherence in Brain Processes", Physical Review E, 61.

معرفی نویسندگان

حسین رستمی دانش آموخته حوزه و دانشگاه است. او فارغ التحصیل کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی (۱۳۹۹) و دکتری فلسفه معاصر (۱۴۰۴) از دانشگاه تهران است. وی همچنین دروس خارج فقه و اصول را در حوزۀ علمیه قم و نیز کلام اسلامی را در موسسه



کلام امام صادق (علیه‌السلام) به اتمام رسانده است. زمینه‌های پژوهشی او شامل کلام اسلامی، فلسفه اسلامی و فلسفه معاصر غرب است.

Rostami H, PhD graduate in Philosophy from the Farabi collages, University of Tehran: Hosseinrostami811@yahoo.com



محمدعلی عبدالهی دانشیار گروه فلسفه دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران است. او سال‌ها عهده‌دار معاونت پژوهشی دانشکدگان فارابی بود. در سال‌های اخیر نیز ریاست دانشکده الهیات را به عهده داشت. وی نویسندهٔ بیش از ۵۰ مقاله پژوهشی در حوزه‌های مرتبط با فلسفه غرب و نیز فلسفه اسلامی است.

Abdullahi M.A, Associate Professor in the Department of Philosophy at Farabi Colleges, University of Tehran: abdllahi@ut.ac.ir

How to cite this paper:
Hossein Rostami & Mohammad Ali Abdullahi, A Critical Analysis of Searle's Naturalistic Approach to Free Will, *Journal of Ontological Researches, 15 (29), 253-283. Persian.*

DOI: 10.22061/ORJ.2026.12672.922

Copyrights for this article are retained by the author(s) with publishing rights granted to SRU Press. The content of this article is subject to the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC-BY-NC 4.0) License. For more information, please visit https://www.creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/legalcode.